



اشتراک لفظی در قرآن کریم و تأثیر آن بر اهمّ ترجمه‌های معاصر فارسی قرآن

فخری معینی کوهی^۱

هادی حجّت^۲

چکیده

یکی از پدیده‌های زبانی که ناگزیر مترجمان قرآن کریم در ترجمه آیات با آن مواجه‌اند، واژگان مشترک لفظی قرآن کریم است؛ الفاظی که در ظاهر یکسان‌اند اما در جملات مختلف، به معانی متفاوتی به کار رفته‌اند. عنوان «وجوه» که کاربردش به قرن نخست هجری باز می‌گردد، مفهوم عامی بود که این واژگان را نیز در برمی‌گرفت. سببویه نیز با تعبیر «اتفاق اللفظین و اختلاف المعنیین» بدان اشاره کرد.

در این مقاله تأثیر این واژگان بر مهم‌ترین ترجمه‌های فارسی معاصر قرآن کریم بررسی شده است. از این رو، نخست به پدیده اشتراک لفظی در زبان عربی پرداخته و پس از آن به وجود و اهمیت این الفاظ در قرآن کریم و ضرورت شناخت آن در ترجمه آن اشاره شده، سپس تأثیر واژگان مشترک بر اهمّ ترجمه‌های معاصر فارسی قرآن در سه بخش اسامی، افعال و حروف بررسی و برای هر یک شواهدی ذکر شده است.

کلیدواژه‌ها: مشترک لفظی، اشتراک لفظی، ترجمه قرآن، وجوه و نظایر

* تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۹ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۱۷

۱. کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث، گرایش تفسیر اثری، دانشگاه قرآن و حدیث. (نویسنده مسئول)

Email: moeni_eslam@yahoo.com

Email: hadyhojjat@yahoo.com

۲. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث، رشته علوم قرآن و حدیث.

یکی از مسائل مورد بحث میان دانشمندان لغت و مفسران و مترجمان قرآن کریم در ترجمه واژگان قرآنی، موضوع اشتراک لفظی است. مسأله به کارگیری الفاظ یکسان که معانی گوناگون و گاهی متعارض دارد، از دیر باز مورد اختلاف لغت شناسان و قرآن پژوهان بوده است. با توجه به گوناگونی موارد کاربرد واژه‌ها در زبان عربی، همواره با این واقعیت رو به رو هستیم که گاهی یک واژه در جمله‌ای معنایی می‌دهد که همان واژه در جمله دیگر معنای متفاوت و حتی گاهی متضاد دارد و تنها با کمک قرینه‌های مختلف متصل یا منفصل می‌توان به مفهوم درست آن واژه پی برد؛ اما گاهی یک واژه مشترک در یک آیه، در ترجمه‌های مختلف متفاوت معنا شده است، زیرا ممکن است هر کدام از آن مترجمان، با توجه به سیاق آیه و نیز معانی موجود واژه در لغت، به معنای خاصی از آن توجه داشته باشند.

مفهوم مشترک لفظی

اشتراک لفظی یعنی وجود لفظی که بر دو معنا یا بیشتر به طور یکسان دلالت کند^۱ و یا به تعبیری اشتراک لفظی عبارت از آن است که لفظی بیش از یک معنا داشته باشد.^۲ البته برخی، قیودی نیز بر آن افزوده و گفته‌اند: «باید تعدد معنای مشترک بر اثر تعدد وضع باشد»^۳ و گروهی افزوده‌اند: «باید تعدد وضع در یک قبیله صورت گرفته باشد»^۴ بعضی دیگر معتقدند: «باید میان معانی مشترک علاقه و قدر جامعی نباشد و گرنه حقیقت و مجاز یا مشترک معنوی و یا منقول^۵ به شمار می‌رود»^۶ و برخی گفته‌اند: «نباید وضع هیچ‌یک از معانی لفظ مشترک بر دیگری تقدم زمانی داشته باشد و گرنه منقول تلقی می‌شود» و بعضی نیز

۱. بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ الاشباه والنظائر فی القرآن الکریم، مترجمان محمد روحانی، محمد علوی مقدم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۸۰ش؛ ص ۸۹.

۲. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ البرهان، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، ۱۳۷۶هـ؛ ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. شبلی، محمد مصطفی؛ اصول الفقه الاسلامی فی المقدمه التعریفیه بالاصول و ادله الاحکام و قواعد الاسلامی، بیروت: دار النهضة العربیة، ۱۹۸۶م؛ ج ۱، ص ۴۳۴.

۴. سیوطی، عبدالرحمن بن الکرمال ابی بکر بن محمد؛ المزهَر فی علوم اللغه وأنواعها، فؤاد علی منصور، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۹۸م؛ ص ۳۹۶ و ۴۰۱.

۵. در اصطلاح اهل لغت قرار دادن لفظ در معنایی است بعد از آنکه برای معنای دیگری وضع شده باشد.

۶. وافی، عبد الواحد؛ فقه اللغه، مصر: دار النهضة، چاپ سوم، ۲۰۰۴م؛ ص ۱۸۴.

شرط کرده‌اند که باید لفظ مشترک در مواضع مختلف حروف و حرکات واحدی داشته باشد.^۱ محدودیتی برای این دلالت وجود ندارد یعنی تعداد آن بستگی به میزان کاربرد آن دارد.

اشتراک ممکن است لفظی یا معنوی^۲ باشد که البته آنچه در این مقاله مورد نظر ماست اشتراک لفظی است. اشتراک لفظی در میان قدما مفهوم عام و شاملی داشته است و هر موردی که لفظ آن واحد و مستعمل فیه آن متعدد بوده را در بر می‌گرفته است؛^۳ از این رو، افزون بر مشترک لفظی، مشترک معنوی و هر گونه برداشت تفسیری و تأویلی از واژگان قرآنی را نیز شامل می‌شد.

سبویه (ت ۱۸۰ هـ.ق) در تقسیمات کلام به آن اشاره کرده است.^۴ وی در اثر خود، الکتاب، پس از بیان اقسام حالات ارتباط لفظ و معنا، از مشترک لفظی با عبارت «اتفاق اللفظین و اختلاف المعنیین»^۵ یاد می‌کند. دو قرن بعد از او، ابن فارس (ت ۳۹۵ هـ.ق) همان تعریف را نقل کرده و می‌گوید: «و منه اتفاق اللفظ و اختلاف المعنی».

ملاحظه می‌شود مفهوم اشتراک لفظی نزد قدما عموماً با عبارت اتحاد لفظ و تعدد معانی، بدون قید و شرط یا با عبارتی از قبیل وجوه و نظائر یا اشباه و نظایر^۶ مطرح شده است.

پیشینه بحث اشتراک لفظی

بررسی آثار پیشینیان نشان می‌دهد در میان سخنان قدما اصطلاح «مشترک لفظی» به چشم نمی‌خورد و تعبیر آنان از مشترک لفظی، همان وجوه و نظائر یا متفق اللفظ و مختلف المعنی بوده است. به نظر می‌رسد اولین کسی که تعبیر مشترک لفظی را به معنای اصطلاحی‌اش به کار برده است، ابن فارس

۱. المنجد، محمد نورالدین؛ الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم بین النظرية و التطبيق، دمشق: دارالفکر، ۱۴۱۹ هـ؛ ص ۳۷.

۲. مشترک معنوی، به لفظی گفته می‌شود که دارای یک معنا است اما آن معنا مصادیق متعددی دارد؛ میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن؛ قوانین الاصول، ص ۶۰. مانند: لفظ «انسان» که انسان مشترک معنوی بین زید، عمرو، بکر و خالد است یعنی انسان یک معنا دارد، ولی مصادیقش زیاد است. یا واژگانی همچون کلام که شامل کلام انسان و کلام الهی و نیز کوثر که می‌تواند شامل قرآن، مقام شفاعت، حضرت زهرا علیها السلام شود.

۳. در این باره ر.ک: مقدمه دکتر مهدی محقق بر کتاب وجوه قرآن تفسیری؛ تفسیری، حبیب بن ابراهیم؛ وجوه قرآن، به اهتمام مهدی محقق، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.

۴. سبویه؛ الکتاب، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره: مکتبة الخانجی، چاپ سوم، ۱۴۰۸ هـ؛ ج ۱، ص ۷ و ۸.

۵. همان.

۶. الأشباه و النظائر نام کتاب مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰ هـ) است که نخستین اثر موجود در زمینه وجوه و نظائر به شمار می‌رود.



(ت ۳۹۵ هـ.ق) در کتاب الصحابی باشد.^۱ مشاهده کتاب‌هایی با عنوان وجوه و نظایر و ماتفتت الفاظه و اختلافت معانیه^۲ یا تعاریفی که از مشترک به دست داده‌اند، نشان از گستردگی معنای مشترک لفظی میان پیشینیان دارد. بحث اشتراک لفظی گاه کتابی مستقل را به خود اختصاص داده و گاه بخشی از یک کتاب به بحث در باره آن پرداخته است.

محمد نور الدین المنجد نخستین نویسنده یا تدوین‌کننده در زمینه الفاظ مشترک را اسحاق بن محمد الاسی دانسته است^۳ با اثری به عنوان الوجوه فی اللغة، اما تاریخ تولد و وفات وی را مشخص نمی‌کند. شاید سیبویه (ت ۱۸۰ هـ.ق) نخستین کسی باشد که در دسته‌بندی کلمات عرب با این تعبیر از پدیده اشتراک یاد کرده است:

هذا باب اللفظ للمعانی، أعلم أن من كلامهم اختلاف اللفظين لاختلاف المعنيين،
و اختلاف اللفظين والمعنى واحد، واتفاق اللفظين واختلاف المعنيين.^۴

پس از دو قرن ابن فارس (ت ۳۹۵ هـ.ق) مشترک را در باب اقسام کلام مطرح کرد و آن را اتفاق لفظ و اختلاف معنا نامید و در کتابش، الصحابی، فقط بابتی را با عنوان «اشتراک» گشود^۵ و الفاظی از قرآن را که به نظرش مفهوم مشترک داشته در آن گرد آورد.^۶

دیدگاه‌های مختلف در باره الفاظ مشترک

بحث اشتراک لفظی دانشمندان و محققان قدیم و جدید را به خود مشغول کرده است و در پذیرش آن و علل و اثرات و مسائل دیگری که به این بحث مربوط می‌شود، اختلاف نظر دارند.^۷ می‌توان نظریه‌های

۱. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۲۹.

۲. همان؛ ص ۲۷-۲۵؛ همچون «ابو سعید، الحسن بن الحسن بن الحسين بن عبيدالله السكري (ت ۲۷۵ هـ)؛ الاسماء المتفقة لفظاً و المختلفة معنی، علی بن الحسن بن الحسين الهنای الأزدی ملقب به كراع النمل (ت ۳۱۰ هـ)؛ فیما اتفق لفظه و اختلف معناه از أبو الحسن و...».

۳. همان، ص ۲۳.

۴. سیبویه، پیشین؛ ص ۸-۷.

۵. ابن فارس زکریا، أبو الحسن أحمد؛ الصحابی، تحقیق سید احمد صقر؛ قاهره - مصر: مطبعة عيسى البابی الحلبي، ۱۹۷۷م؛ ص ۱۱۴ و ۳۲۷.

۶. همان؛ باب الاشتراک، ص ۶۹.

۷. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۲۸.

مختلف در این مورد را به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول به وجود این پدیدهٔ زبانی اذعان کرده‌اند؛ از جمله: مقاتل بن سلیمان (ت. ۱۵۰ هـ.ق)، خلیل بن احمد (ت. ۱۷۵ هـ.ق)، ابو عبید قاسم بن سلام (ت. ۲۲۴ هـ.ق) و بسیاری دیگر؛ گفتنی بیشتر زبان‌شناسان، از این دسته‌اند.^۱

دسته دوم معتقدند: «دو لفظ همانند برای دلالت بر دو معنای مختلف وضع نگردیده‌اند، بلکه یا در اثر تداخل زبان‌ها به وجود آمده‌اند و یا هر کدام برای معنایی به کار رفته است، اما در نتیجهٔ کاربرد مجازی آن در معنایی دیگر، به تدریج در آن معنا غلبه پیدا کرده و به منزلهٔ واژه‌ای تلقی شده که در اصل برای همین معنا وضع شده است».^۲

دسته سوم معتقدند که وجود اشتراک لفظی، ابهام، پیچیدگی و پوشش معنایی ایجاد می‌کند.^۳

عوامل پیدایش اشتراک لفظی

المنجد مهم‌ترین علل و عوامل اشتراک لفظی را این‌گونه بر شمرده است:^۴

۱. تطوّر معنایی: بیشتر الفاظ مشترک از رهگذر تطوّر معنایی و دلالتی به وجود می‌آیند.^۵

۲. اشتراک در ساختار صرفی: مانند «هوی» که مشترک بین اسم و فعل است اسم به معنی میل نفس و دوستی و حب و نیز فعل ماضی به معنای افتاد (سقوط کردن از بالا به پایین)،^۶ است.^۷

۳. توافق وضع: برخی همچون ابن درستویه^۸، ابو علی الفارسی^۹ و ابن السراج^{۱۰}، توافق وضع را عامل

۱. نصیف الجنانی، احمد؛ (پدیده اشتراک لفظی در زبان عربی)، مجله پژوهش و حوزه، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۱؛ ص ۶۷.

۲. همان؛ ابن سیده، علی بن اسماعیل؛ المخصص، کتاب اضداد، ج ۳، ص ۲۶۸. ابوالحسن علی بن اسماعیل بن سیده اندلسی، متوفی ۴۵۸ هـ. از علمای مسلمان اندلس و لغت‌شناسی بزرگ به شمار می‌رفت. (حدری، مصطفی؛ «اطلاع رسانی و کتابداری عالم

الکتاب»، جلد ۱۱، ربیع الآخر ۱۴۱۱، شماره ۴؛ ص ۵۵۱: اللغوی الأندلسی المعروف بابن سیده (مقدمه المخصص).

۳. نصیف الجنانی، احمد؛ پیشین؛ ص ۶۷.

۴. همان، ص ۴۹-۴۴.

۵. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۴۲.

۶. راغب اصفهانی؛ مفردات فی غریب القرآن، ص ۸۴۹، الهوی میل النفس الی الشهوه والهوی.

۷. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۴۹.

۸. سیوطی، عبدالرحمن بن الکمال ابی بکر بن محمد؛ المزهَر، پیشین؛ ج ۱، ص ۳۸۵.

۹. ابن سیده، علی بن اسماعیل؛ پیشین؛ کتاب خلق الانسان، ج ۱، ص ۱۱.

۱۰. السری السراج؛ رساله الاشتقاق، نقل از فصول فی فقه العربیه، تحقیق محمد علی الدریش و مصطفی الحدری، ص ۳۳۰.



پیدایش اشتراک لفظی دانسته‌اند.^۱

۴. وجود واژگان معرب: این واژگان ممکن است در سرزمین مبدأ معنای خاصی داشته و با ورود به سرزمین عرب معنای دیگر از آن استنباط شود.

اقسام مشترک لفظی

مشترک لفظی را به اعتبارهای گوناگون تقسیم کرده‌اند: به اعتبار نسبت معانی آن با یکدیگر به دو قسم متضاد و متباین، از نظر میزان احتمال معانی به سه قسم ظاهر، مجمل و مؤول^۲ و بالاخره از نظر نوع کلمه نیز به سه قسم اسمی، فعلی و حرفی تقسیم شده است.

مشترک لفظی در قرآن

نظر به این که علوم قرآن دانشی مصرف‌کننده است و هر مبحث آن از علمی گرفته شده، دانشمندان علوم قرآن^۳ مبحث اشتراک لفظی که یکی از موضوعات مبحث الفاظ اصول فقه و منطق^۴ و نیز یکی از مباحث ضمنی علوم بیان و بدیع و همچنین یکی از موضوعات مورد بحث در فقه اللغة^۵ و علم الدلالة به شمار می‌رود، را از این علوم وام گرفته و بر آیات قرآن تطبیق کرده‌اند؛^۶ موضوعی که در مباحث قرآنی غالباً با نام وجوه و نظائر بدان می‌پردازند. شمار الفاظ مشترکی که در کتابهای وجوه و نظائر قرآن آورده‌اند، به ۵۴۰ کلمه می‌رسد.^۷

۱. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۱۰۴-۱۰۳؛ توافق وضع یعنی اینکه لفظ واحدی را قومی به یک معنا و قومی دیگر به معنای دیگر بدانند؛ برای نمونه واژه «أمة» این گونه است در لغت قریش به معنای «امام» و در لغت ازدشنویه به معنای «سنین (سال‌ها)» است البته در این موارد احتمال مجاز نیز داده‌اند.

۲. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ البرهان، ج ۲، نوع ۴۱، ص ۲۰۶. ظاهر آن است که در آن احتمال معنای دیگر نیز می‌رود. مجمل آن است که در آن هر دو معنا به طور مساوی محتمل‌اند. و مؤول آن است که بر معنای مرجوحش حمل می‌شود.

۳. مانند: تفلیسی، حبیبش؛ وجوه قرآن؛ زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ البرهان؛ سیوطی، عبدالرحمن بن الکرمال ابی بکر بن محمد؛ الاتقان فی علوم القرآن و ...

۴. رازی، فخرالدین محمد بن عمر بن حسین؛ المحصول فی علم اصول الفقه، تحقیق دکتر طه جابر فیاض العلوانی، بیروت: مؤسسه الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۱۲هـ؛ ج ۱، ص ۳۵۹؛ بزودی، علی بن محمد؛ اصول، قاهره - مصر: المكتبة الازهریة التراث، ۱۴۲۴هـ.ق؛ ج ۱، ص ۳۷؛ غزالی، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد؛ المستصفی، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیه، ج ۱، ص ۳۲؛ سیوطی عبدالرحمن بن الکرمال ابی بکر بن محمد؛ المزهر، پیشین؛ ج ۱، ص ۳۶۹.

۵. کتابها و رساله‌هایی همچون الصحابی؛ المباحث اللغویه العراقیین المحدثین و ...

۶. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۲۳، ۵۵ و ۷۵.

۷. همان، ص ۲۶۶-۲۴۹.

اهمیت و فواید آشنایی با الفاظ مشترک قرآن

از آنجا که اشتراک لفظی در مباحث قرآنی معمولاً تحت عنوان وجوه و نظایر مطرح شده است، آنچه در اهمیت وجوه و نظایر بیان شده می‌تواند گویای اهمیت شناخت الفاظ مشترک لفظی قرآن نیز باشد؛ علم وجوه و نظایر از فروع علم تفسیر است. در تفسیر قرآن یک مفسر افزون بر معانی لغوی باید وجوه و نظایر واژگان قرآنی را در نظر بگیرد. مسئله «وجوه و نظایر» راه احتمال را در فهم معانی قرآن باز کرده و گاهی سبب اشتباه برخی و گاه سبب دستاویزی برای فتنه‌جویان شده است؛ لذا شناخت آن یک ضرورت تفسیری به شمار می‌رود.^۱ موضوع وجوه و نظایر در قرآن کریم از دیرباز مورد توجه و اهتمام متخصصان علوم قرآنی بوده است؛ از ابوالدرداء انصاری صحابی معروف پیامبر ﷺ نقل شده که گفته است:

إِنَّكَ لَنْ تَقْفَهُ كُلَّ الْفِقْهِ حَتَّى تَرَى لِلْقُرْآنِ وُجُوهًا؛^۲ تو به فهم درست نخواهی رسید مگر این که برای قرآن وجوهی را بدانی.

همچنین کتب وجوه و نظایر یکی از منابع مهم واژه‌شناسی لغات قرآن در کنار معاجم لغوی و غریب‌القرآن‌ها به شمار می‌روند.

پیشینه بحث اشتراک لفظی در قرآن

اشتراک لفظی در قرآن از دیرباز مورد توجه بوده است و سابقه آن به صدر اسلام می‌رسد. حدیثی از پیامبر ﷺ با این مضمون است که فرمودند:

القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه؛^۳ قرآن رام است و وجوهی دارد، آن را بر بهترین و جوهش حمل کنید.

همچنین حضرت علی رضی الله عنه آنگاه که ابن عباس را به سوی خوارج فرستاد، به او سفارش فرمود:

لا تخصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و يقولون؛^۴ با آنان با قرآن استدلال نکن، چون قرآن احتمالات و وجوهی دارد؛ لذا تو چیزی می‌گویی و آنان چیز دیگری می‌گویند.

۱. معرفت، محمد هادی؛ علوم قرآنی، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید، چاپ باران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۹ش؛ ص ۳۱۸.

۲. سیوطی، عبدالرحمن بن الکمال ابی بکر بن محمد؛ پیشین؛ ج ۲، نوع ۵۱، ص ۸۲؛ در وجوه مخاطبان.

۳. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ پیشین؛ نوع ۴۱، ص ۲۰۶؛ مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت - لبنان: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ؛ ج ۸۹، ص ۹۵.

۴. مجلسی، محمد باقر؛ پیشین؛ ج ۲ ص ۲۴۵. یا عبارت «ولا تحاجهم بالقرآن فانه ذو وجوه»؛ سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: ناشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴هـ؛ ج ۱، ص ۱۵.





نخستین تدوین کننده الفاظ مشترک قرآن

نخستین کتابی که در علم دلالت و اشتراک لفظی در حوزه قرآن کریم نگاشته شده است، کتاب الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم از مقاتل بن سلیمان (لغوی و مفسر، متوفی ۱۵۰ هـ.ق) است. او در این کتاب تعداد ۱۸۵ واژه مشترک لفظی را از قرآن کریم استخراج و جمع‌آوری کرده است که اسم، فعل و تعداد کمی از حروف را در بر می‌گیرد. اما او همه الفاظ مشترک لفظی در قرآن کریم را به طور کامل مشخص و همه معانی یک واژه را بیان نکرده است. اما به هر حال، این کتاب نخستین معجم تخصصی معنایی از معجم‌های اشتراک لفظی است که به دست ما رسیده است.^۱

منبع‌شناسی الفاظ مشترک قرآن

برخی آثار در زمینه اشتراک لفظی قرآن عبارت‌اند از: الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم، ابوالحسن مقاتل بن سلیمان بن بشر الأزدی الخراسانی (ت ۱۵۰ هـ.ق)، الوجوه و النظائر هارون بن موسی القاری الأزدی الأعور (ت ۱۷۰ هـ.ق)، التصاریف، تفسیر القرآن مما اشتبهت أسماؤه و تصرّفت معانیه أبو زکریاء، یحیی بن سلام بن أبی ثعلبه التیمی (ت ۲۰۰ هـ.ق) و الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم بین النظریة و التطبيق (۱۴۱۹ هـ.ق) محمد نورالدین المنجد (معاصر)^۲. نورالدین المنجد تا ۳۵ کتاب را نام برده است که در زمینه اشتراک لفظی در قرآن نوشته شده‌اند. وی به چندین کتاب، مقاله و رساله هم اشاره می‌کند که در زمینه الفاظ مشترک به نگارش در آمده است.

آثار متخصصان علوم قرآن در زمینه اشتراک لفظی بر دو قسم است: نخست تألیفات مستقلی که در زمینه الفاظ مشترک قرآن نوشته شده با عناوینی از جمله: وجوه و نظائر، ما اتفق لفظه و اختلف معناه، الافراد، الاشباه والنظائر و التصاریف؛ دوم تألیفاتی که در قسمتی از کتاب به بحث مشترک لفظی پرداخته‌اند؛ مانند زرکشی که در قسمت‌هایی از کتابش به تعدادی از الفاظ مشترک پرداخته است^۳ و همچنین افراد دیگری چون سیوطی که در نوع چهارم الاتقان از او متابعت کرده‌اند.^۴

۱. نصیف الجنانی، احمد؛ «نگرشی نو به پدیده اشتراک لفظی در زبان عربی»، پژوهش و حوزه، ش ۱۰، ص ۶۷. این کتاب را هیئة المصرية العامة للكتاب در سال ۱۳۹۵ هـ / (۱۹۷۵) با تحقیق دکتر عبدالله محمود شحاته به چاپ رسانده است.

۲. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۸۲ - ۷۵ و ۹۵.

۳. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ پیشین؛ ج ۱، نوع چهارم، ص ۱۰۲.

۴. سیوطی، عبدالرحمن بن الکمال ابی بکر بن محمد؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۱۲۲.

رابطه اشتراک لفظی با وجوه و نظایر در قرآن

وجوه و نظایر لفظی است که بیشتر در میان قدما کاربرد داشته است و در میان سخنان آن‌ها اصطلاح «مشترک لفظی» به چشم نمی‌خورد. اشتراک لفظی در میان قدما مفهوم عام و شاملی داشته است و تعبیر آنان از مشترک لفظی، همان وجوه و نظایر یا متفق اللفظ و مختلف المعنی بوده است؛ اعم از مفرد و مرکب، موضوع و مستعمل، اصیل و دخیل، حقیقت و مجاز و مشترک لفظی و معنوی. (بر اساس معانی که از مشترک داده‌اند).^۱

اما معاصران تعریف دقیق‌تری برای اشتراک دارند: «هر لفظ مفرد که حروف و حرکاتش (با توجه به این‌که دارای دو معنی یا بیش از آن به دلالت خاص باشد) در محیط واحد و زمان واحد هیچ فرقی با یکدیگر نکند و میان آن معانی، رابطه بلاغی یا معنوی نباشد، از باب اشتراک لفظی به شمار می‌رود.^۲ آنان بین اشتراک و تشابه تفاوت قائل‌اند و به بافت یا سیاق در تعیین معانی مختلف اهمیت فراوانی می‌دهند و همین مسئله باعث شده است تا برخی از آنان نظیر دکتر وافی، خفاجی و دکتر ابراهیم انیس اشتراک لفظی را نفی نمایند.^۳

تأثیر لفظ مشترک در ترجمه قرآن

همان‌طور که در اهمیت بحث الفاظ مشترک قرآن بیان شد، متخصصان قرآنی شناختن الفاظ مشترک قرآن را امری ضروری می‌دانستند و معتقد بودند که فهم درست قرآن و دانستن تفسیر و تأویل آیات وابستگی خاصی به فهم وجوه قرآن دارد.

بعضی از مترجمان فارسی‌زبان در رعایت وجوه، روشی افراطی را در پیش گرفته‌اند^۴ و بعضی دیگر از مترجمان هم وجوه را به طور کلی بیرون از حوزه ترجمه دانسته‌اند که از جمله آنان آقای مجتوبی است. ایشان در این باره می‌گویند: ترجمه غیر از «وجوه» است. «وجوه» در حوزه تفسیر است و نمی‌توان به جای ترجمه آورد.^۵ اما ایشان خود نیز در ترجمه‌اش در این‌گونه موارد، وجوه را رعایت کرده و مثلاً واژه «قرآن»

۱. ابن الجوزی، جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، محقق محمد عبدالکریم کاظم راضی، بیروت (لبنان): مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴هـ. ق ۱۹۸۴م؛ ص ۸۳؛ المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۲۹.

۲. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۲ - ۴۰.

۴. مانند ترجمه آقای محمد خواجوی.

۵. مجتوبی، سید جلال‌الدین؛ مؤخره ترجمه قرآن، تهران: انتشارات حکمت، چاپ اول، سال ۱۳۷۱ ش؛ ص ۶۳۰.





را در آیه ﴿... و قرآن الفجر﴾^۱ به معنای نماز گرفته است نه کتاب آسمانی مسلمانان. بنا بر این مترجم قرآن حتماً باید از الفاظ مشترک قرآن آگاهی داشته و معنایی مناسب با توجه به سیاق آیه برای واژه مورد نظر را برگزیند.

نگاهی به مهم‌ترین ترجمه‌های معاصر فارسی قرآن و تأثیر الفاظ مشترک بر این ترجمه‌ها

در این بخش تعدادی از الفاظ مشترک قرآن را در ترجمه‌های گوناگون فارسی معاصر مورد مطالعه قرار دادیم. این الفاظ در سه گروه اسمی، فعلی و حرفی بررسی می‌شوند.

الف) اشتراک لفظی در اسامی

۱. نجم

معنای اصلی این ریشه بر آشکار و ظاهر شدن دلالت دارد. ابن فارس می‌نویسد: أصل صحیح يدل على طلوع وظهور.^۲ نجم در زبان عربی هم به معنای گیاه و هم به معنای ستاره به کار رفته است؛ أصل النّجم: الكوكب الطالع، و جمعه: نُجُوم؛^۳ اصل نجم همان ستاره است که طلوع می‌کند و جمعیست نجوم است. پدید آمدن گیاه^۴ و فکر و اندیشه و رأی نیز نجم است؛ مثل نجم النبت.^۵

﴿وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾^۶ و ستاره و درخت سجده‌کنانند

بیشتر مترجمان در ترجمه این آیه، نجم را به معنای گیاه و رویدنی بدون ساقه گرفته‌اند. مکارم شیرازی، الهی قمشه‌ای، انصاریان بروجردی و پاینده از این دسته هستند. مثلاً: «و گیاه و درخت برای او

۱. اسراء / ۷۸.

۲. ابن فارس زکریا، أبو الحسین أحمد؛ مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، جمادی الآخر ۱۴۰۴؛ ج ۵، ص ۳۹۶.

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۷۹۱؛ الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ العین، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرایی؛ ایران: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم ۱۴۰۹هـ؛ ج ۶، ص ۱۵۳ (النجم: اسم يقع على الثريا).

۴. ابن فارس زکریا، أبو الحسین أحمد؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۳۹۷.

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۷۹۱؛ شبیه به این مضمون در منابع: تفلیسی، حبیبش؛ پیشین؛ ص ۲۸۴؛ المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۲۲۱؛ بلخی، مقاتل بن سلیمان؛ پیشین، ص ۲۷۲؛ ثعالبی، عبد الملك بن محمد؛ الاشباه و النظائر فی الالفاظ القرآنیة التي ترادفت مبانیهها و تنوعت معانیها، تحقیق محمد المصری، دمشق: سعد الدین للطباعة و النشر، چاپ اول، سال ۱۹۸۴م؛ ص ۲۵۶؛ دامغانی، ابو عبدالله الحسین بن محمد؛ وجوه و نظائر لالفاظ كتاب الله العزيز، تحقیق عبدالحمید عربی، بیروت - لبنان: دارالعلمیة، ص ۴۴۴.

۶. الرحمن / ۶. فولادوند: و بوته و درخت چهره‌سایانند.



سجده می‌کنند!»^۱ البته به قرینه شجر که در لغت به معنای گیاه دارای ساقه تنه) است.^۲ ولی در همین آیه، برخی معادل ستاره را برای واژه نجم انتخاب کرده‌اند. اشرفی، شعرانی، طاهری، عاملی، کاویانپور، مصباح زاده و معزی از این گروه هستند؛ مانند: «و ستاره و درخت سجده‌کنانند».^۳

قرینه مورد نظر آنان در این انتخاب، آیه قبلی است که در آن سخن از خورشید و ماه به میان آمده است: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ این صنعت ادبی به کار رفته در آیه را اصطلاحاً «ایهام تناسب» می‌نامند.^۴

۲. اثم

الإثم و الأثام اسمی است برای افعالی که مانع رسیدن به ثواب و پاداش است.^۵ تسمیه دروغ به اثم برای این است که دروغ از جمله گناهان است.^۶ در کتاب وجوه قرآن آمده است که اثم در قرآن بر هفت وجه است که از جمله آنان گناه کردن و زنا کردن است.^۷

﴿و ذُرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ﴾^۸ و گناه آشکار و پنهان را رها کنید، زیرا کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، به زودی در برابر آنچه به دست می‌آورند کیفر خواهند یافت.^۹

مشکینی، مکارم شیرازی، موسوی همدانی (ترجمه میزان)، الهی قمشه‌ای، فولادوند و بسیاری دیگر از مترجمان «اثم» را گناه (به صورت مطلق) ترجمه کرده‌اند؛ مثلاً: «و گناه آشکار و پنهان را رها کنید، زیرا کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، به زودی در برابر آنچه به دست می‌آورند کیفر خواهند یافت».^۹

۱. ترجمه مکارم شیرازی.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۴۴۶.

۳. ترجمه معزی.

۴. التفتازانی، سعدالدین؛ مختصر المعانی، قم: چاپ اول، دارالفکر، ۱۴۱۱هـ، ص ۲۶۸؛ ان تجمع بین معینین غیر متناسبین بلفظین يكون لهما معنیان متناسبان وان لم يكونا مقصودین ههنا (نحو الشمس والقمر بحسبان والنجم) أي والنبات الذي ينجم أي يظهر من الأرض له ساق له كالبقول (والشجر) الذي له ساق (يسجدان) أي يتقادان لله تعالى فيما خلقا له، فالنجم بهذا المعنى وان لم يكونا مناسباً للشمس والقمر لكنه قد يكون بمعنى الكوكب وهو مناسب لهما (ويسمى إيهام التناسب).

۵. ابن فارس زکریا، أبو الحسين أحمد؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۶۰ (هو البطء و التأخر)؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۶۳.

۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۶۳ و ۶۴.

۷. تفلیسی، حبیبش؛ پیشین؛ ص ۶.

۸. انعام/۱۲۰.

۹. ترجمه فولادوند.



خواجوی با توجه به سیاق آیه، «اثم» اول را «زنا» و «اثم» دوم را در همین آیه «گناه» ترجمه کرده است: «عمل زنا را - آشکارا و پنهان آن را - ترک کنید، کسانی که گناه می‌کنند به زودی کیفر اعمالی را که می‌کرده‌اند، خواهند دید».

۳. وراء

وراء، هم به معنای پشت سر^۱ و هم به معنای پیش رو آمده است.^۲

﴿مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ﴾^۳ پیشاپیش آن‌ها دوزخ است ﴿

بعضی از مترجمان، وراء در آیه دهم سوره جاثیه را «پیش» و «پیش رو» و بعضی به «پی»، «پس» و «پشت سر» ترجمه کرده‌اند؛ خرمشاهی، فولادوند، پاینده، آیتی، الهی قمشه‌ای از دسته اول هستند، مانند: «پیشاپیش آن‌ها دوزخ است»^۴ و مکارم، خسروی و کاویانپور از دسته دوم شمرده می‌شوند، مثلاً: «و پشت سرشان دوزخ است».^۵ البته خواجوی، وراء را به آن سوی ترجمه کرده است، «از آن سویشان جهنم است» که می‌تواند دربر دارنده هر دو معنا باشد.

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ

سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾^۶ اما کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم آن را معیوب کنم، [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می‌گرفت ﴿

در این آیه اشرفی، مکارم، معزی و ارفع، کلمه وراء را «پشت سر» ترجمه کرده‌اند؛ مثلاً: «اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور می‌گرفت».^۷ در مقابل، مجتبیوی،

۱. به معنای پشت سر در این منابع: الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۸، ص ۲۹۹؛ طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش؛ ج ۴، ص ۴۹۳؛ ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرّم؛ لسان العرب، قم: ناشر ادب الحوزه، محرم ۱۳۶۳ ه؛ ج ۱۵، ص ۳۹۰.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۸۶۶؛ ابن فارس زکریا، أبو الحسنین أحمد؛ پیشین؛ ج ۶، ص ۱۰۴؛ با همان مضمون: دامغانی، ابو عبدالله الحسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۴۶۵؛ تفسیری، حبیب؛ پیشین؛ ص ۳۰۷.

۳. جاثیه / ۱۰.

۴. ترجمه فولادوند.

۵. ترجمه مکارم شیرازی.

۶. کهف / ۷۹.

۷. ترجمه مکارم شیرازی.



کاویانپور، فولادوند و خواجوی پاینده، الهی قمشه‌ای و مشکینی از تعبیری استفاده کرده‌اند که معنای مقابل و پیش رو را می‌رساند، مثلاً: «اما کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم آن را معیوب کنم، [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می‌گرفت»؛ «... زیرا سرراه آن‌ها پادشاهی بود ...»^۲؛ «... و در برابرشان پادشاهی بود ...»^۳.

در تأیید معنای دوم از ابن عباس نقل شده است که اگر پادشاه پشت سرشان بود از وی عبور کرده بودند پس وی پیشاپیش آن‌ها بوده است.^۴

۴. بشر

بَشَر لفظ مشترکی است که هم به معنای پوست‌ها جمع بَشَرَة و هم انسان آمده است. راغب می‌نویسد: «البَشَرَة: ظاهر الجلد ... و جمعها: بَشَرٌ و أَبْشَارٌ، و عَبَّرَ عَنِ الْإِنْسَانِ بِالْبَشَرِ اعتباراً بظهور جلده»^۵ البشرة یعنی ظاهر پوست بدن ... جمع آن بَشَر و أَبْشَار است انسان را از آن جهت بشر گفته‌اند که پوستش ظاهر است.»

﴿لَوْ أَحَاحَ لِّلْبَشَرِ﴾ پوست تن را به کلی دگرگون می‌کند

بیشتر مترجمان همچون فولادوند، آیتی، انصاریان، پاینده، معزی و مکارم در این آیه بشر را به پوست یا پوست‌ها ترجمه کرده‌اند. «پوست تن را بکلی دگرگون می‌کند!»^۶ اما کاویانپور، فیض الاسلام و الهی قمشه‌ای این واژه را به انسان و آدمی معنا کرده‌اند. «آن آتش بر آدمیان رو نماید (و خرمن گنهکاران را به باد دهد)»؛^۸ «آشکارشونده است برای مردم (یا سوزاننده است آدمی را)»^۹؛ «آدمی را سیاه و سوخته میگرداند»^{۱۰}.

۱. ترجمه فولادوند.

۲. ترجمه مشکینی.

۳. ترجمه انصاریان.

۴. طبرسی، شیخ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات فراهانی، سال ۱۳۶۰ ش؛ ج ۶، ص ۷۵۲.

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۱۲۴.

۶. مدثر / ۲۹.

۷. ترجمه مکارم شیرازی.

۸. ترجمه الهی قمشه‌ای.

۹. ترجمه فیض الاسلام.

۱۰. ترجمه کاویانپور.



۵. سبب

السَّبب: رسن و ريسمان و راهی که تو را به آنچه که می‌خواهی برساند. هر چیزی که وسیله رسیدن به چیزی دیگر باشد، سبب نامیده می‌شود.^۱

همچنین در کتاب‌های وجوه و نظایر، به معنای علم نیز به کار رفته است.^۲

﴿إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾^۳ ما به ذی القرنین در روی زمین تمکن دادیم

و از هر چیزی به او وسیله‌ای عطا کردیم ﴿

اکثر قریب به اتفاق مترجمان، معنای سبب را در این آیه «وسیله» ذکر کرده‌اند. ارفع، آیتی، انصاریان، پاینده و فولادوند از این گروه هستند؛ برای نمونه ارفع چنین ترجمه کرده: «ما به ذی القرنین در روی زمین تمکن دادیم و از هر چیزی به او وسیله‌ای عطا کردیم». الهی قمشه‌ای و خرمشاهی سبب را «رسن (رشته)» ترجمه کردند و الهی قمشه‌ای این‌گونه ترجمه کرده: «ما او را در زمین تمکن و قدرت بخشیدیم و از هر چیزی رشته‌ای به دست او دادیم». کاویانپور سبب را «تسهیلات» ترجمه کرده است: «ما او را در زمین قدرت و سلطنت بخشیدیم و تسهیلات هر چیزی را در اختیارش گذاشتیم». ولی خواجوی سبب را در این آیه به «علم» برگردانده است: «و از هر چیزی علمی به او عطا کردیم» که نمونه‌ای از تأثیر وجوه در ترجمه آیه به شمار می‌آید.

۶. طبق

وهو يدل على وضع شيء مبسوط على مثله والطبق الحال. دلالت بر قرار دادن چیزی بر مثل خودش و همچنین به معنای حال است. همچنین به ستون فقرات و سبیدی که در آن میوه باشد و بر سر نهند، «طبق» گویند.^۴

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۳۹۱؛ شبیه به همین مضمون در منابع دیگر نیز ذکر شده است: الفراهیدی، ابوعبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۷، ص ۲۰۳؛ تفلیسی، حبیب؛ پیشین؛ ص ۱۲۶؛ دامغانی، ابوعبدالله الحسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۲۷۶.

۲. تفلیسی، حبیب؛ پیشین؛ ص ۱۲۶؛ دامغانی، ابوعبدالله الحسین بن محمد، پیشین؛ ص ۲۷۶.

۳. کشف / ۸۴.

۴. ابن فارس زکریا، أبو الحسین أحمد؛ پیشین؛ ج ۳، ص ۴۴۰ - ۴۳۹؛ شبیه به همین مضمون: راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۵۱۶؛ فراهیدی، خلیل؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۱۰۸؛ ابن منظور؛ پیشین؛ ج ۱۰، ص ۲۰۹ (طبقه آسمان و حال)؛ تفلیسی، حبیب؛ پیشین؛ ص ۱۸۵.

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾؛ که قطعاً از حالی به حالی بر خواهید نشست»

اکثر مترجمان معاصر همانند مکارم، خرمشاهی، آیتی، فولادوند، خواجهوی و مشکینی معنای «طبق» در آیه فوق را «حال» ترجمه کرده‌اند؛ مثلاً: خواجهوی چنین آورده: «که شما به حالی بعد حالی خواهید رسید»؛ و فولادوند این چنین ترجمه کرده: «که قطعاً از حالی به حالی بر خواهید نشست». معزی و کاویانپور معنای این واژه را در آیه فوق، طبقه ذکر کرده‌اند: «به یقین شما مؤمنین از طبقه‌ای به طبقه بهتر توفیق می‌یابید». پاینده «طبق» را «مرحله» (که از مرحله‌ای به مرحله‌ای می‌روید) ترجمه کرده است.

۷. جمل

جمل در لغت هم به معنای شتر^۲ و هم به معنای طناب چند لایه و تاییده شده کشتی است.^۳ والجَمَلُ يقال للبعير إذا بزل، «شتری که دندان نیش برآورده باشد» و جمعه جَمَال و أَجْمَال و جِمَالَةٌ.^۴

﴿حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾^۵ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد!

بیشتر مترجمان، جمل را به معنای «شتر» ذکر کرده‌اند: فولادوند، معزی، مکارم، کاویانپور، رضایی، مجتبوی، الهی قمشه‌ای از این گروه هستند. مثلاً: مکارم شیرازی چنین آورده است: «و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد!». خواجهوی و پاینده این واژه را به معنای «طناب کشتی» آورده‌اند: «و وارد بهشت نشوند تا طناب کشتی به سوراخ سوزن رود»؛^۶ اما مصباح‌زاده احتیاط کرده و هر دو معنا را برای ترجمه «جمل» استفاده کرده است: (بهشت را تا وقتی که در آید طناب کشتی یا شتر نر در سوراخ سوزن و همچنین سزا دهیم گناهکاران را). جمل، خواه طناب کشتی باشد یا شتر، این سخن بر سیل ضرب‌المثل است و بیانگر چیز ناممکن و ناشدنی است. در هر دو صورت آیه مبین آن است که دخول کفار به بهشت امکان‌پذیر نیست.

۱. انشقاق / ۱۹.

۲. طریحی، فخر الدین؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. الجمل: القلس الغلیظ. یعنی جمل به معنای طناب کلفت است؛ الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۶، ص ۱۴۱.

۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۲۰۲ و ۲۰۳؛ شبیه به همین مضمون در این منابع: جوهری، اسماعیل بن حماد؛ پیشین، ج ۴، ص ۱۶۶۲ - ۱۶۶۱؛ ابن فارس زکریا، أبو الحسین أحمد؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۴۸۱؛ قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش؛ ج ۲، ص ۵۱؛ دامغانی، ابو عبدالله الحسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۱۶۲.

۵. اعراف / ۴۰.

۶. ترجمه خواجهوی.





۸. رجز

أصل الرَّجْزِ: الاضطراب، ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾^۱، قيل: هو صنم و قيل: هو كناية عن الذنب.^۲ أصل رجز اضطراب است. در آیه: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ گفته‌اند - رجز - بتی است، و نیز گفته‌اند کنایه از گناه است. والرجز: العذاب^۳ و سواس الشیطان رجز، والرجز: عبادة الأوثان.^۴ فراهیدی معنای رجز را به طور کلی هر گونه عذاب نازل بر قومی و همچنین وسوسه‌های شیطان و پرستش بت‌ها می‌داند.

﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾^۵ و از پلیدی دور شو

اکثر مترجمان «رجز» را در آیه فوق به معنای کلی پلیدی ترجمه کرده‌اند. آیتی، مکارم، اشرفی، انصاریان از این دسته هستند. مثلاً مکارم شیرازی این‌گونه ترجمه کرده است: «و از پلیدی دوری کن». عده‌ای در ترجمه‌شان به هر دو وجه پلیدی و بت اشاره داشته‌اند. ترجمه‌های الهی قمشه‌ای، خسروی، خواجوی از دسته دوم است؛ خواجوی آورده است: «و از پلید [بت‌ها] دوری گزین». مجتبیوی «رجز» را عذاب ترجمه کرده است: «و از عذاب دوری گزین». خرمشاهی: «و از آرایش (شرک) بپرهیز»؛ قرشی در احسن الحدیث: «و از اضطراب و تردید دوری نما» و در نهایت معزی این‌چنین ترجمه کرده است: «و چرک را دوری گزین».

ب) اشتراک لفظی در افعال

۱. تَسْبِحُونَ

والتَّسْبِيحُ: تنزیه الله تعالی. وأصله: المَرَّ السَّرِيعُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى،^۶ تسبیح: مَرَّه دانستن و تنزیه^۷ خدای تعالی است و اصلش عبور و گذشتن با شتاب در پرستش و عبادت خداوند است. همچنین واژه تسبیح به

۱. مدثر / ۵.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۳۴۱ و ۳۴۲؛ شبیه به همین مضمون: دامغانی، ابو عبدالله الحسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۲۴۶. المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۱۴۶.

۳. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن؛ پیشین؛ ص ۳۱۳.

۴. الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۶، ص ۶۶.

۵. مدثر / ۵.

۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۳۹۲.

۷. سبحت تسبیحا لله ای: نزهته تنزیهها؛ الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۳، ص ۱۵۱.

طور کلی در عبادات، چه زبانی، چه عملی و چه در نیت،^۱ به معنای نماز به کار می‌رود.^۲ تفسیری در بیان وجوه این واژه می‌گوید: تسبیح در قرآن بر دو وجه است: وجه اول خدا را به پاکی یاد کردن و وجه دوم به معنای إن شاء الله است.^۳

﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ؟﴾^۴ خردمندترینشان گفت: آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟ ﴿﴾

تعدادی از مترجمان معاصر، تسبیح به کاررفته در این آیه را، به فارسی ترجمه نکرده‌اند؛ مانند ترجمه مکارم شیرازی: «یکی از آن‌ها که از همه عاقل‌تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟»». آیتی، معزی و مکارم از این گروه هستند. عده‌ای معادل‌های فارسی از قبیل: «خدا را به پاکی یاد کردن» انتخاب کرده‌اند که ترجمه فولادوند، مشکینی، مجتبی‌ی بدین‌گونه است. برای نمونه فولادوند این‌گونه ترجمه کرده است: «خردمندترینشان گفت: آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی‌ستایید؟»، مجتبی‌ی نیز در ترجمه خود این‌چنین آورده است: «بهترین‌شان - به خرد و میانه‌روی - گفت: آیا شما را نگفتم: چرا خدای را به پاکی یاد نمی‌کنید؟». اما خواجوی و خرماهی «تسبیح» در این آیه را به إن شاء الله گفتن برگردانده‌اند که از موارد تأثیر وجوه بر ترجمه قرآن است. خواجوی آورده است: «بهترین آنان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا إن شاء الله [اگر خدا بخواهد] نمی‌گویید». کاویانپور معادل فراموش نکردن را به کار برده است که با توجه به معانی مندرج در منابع لغوی درست به نظر نمی‌رسد: «عاقل‌ترین آن‌ها گفت: من به شما نگفتم که خدا را فراموش نکنید؟».

۲. يَطُّونَ

(ظن) الظاء والنون أصل صحيح يدل على معنيين مختلفين يقين وشك.^۵ «ظن» هم به معنای «شک» و هم به معنای «یقین» آمده است.^۶

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۳۹۲؛ به همین مضمون: ابن فارس زکریا، أبو الحسن أحمد؛ پیشین؛ ج ۳، ص ۱۲۵.

۲. الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ص ۱۵۲.

۳. تفسیری، حبیبش؛ پیشین؛ ص ۵۳.

۴. قلم / ۲۸.

۵. ابن فارس زکریا، أبو الحسن أحمد؛ پیشین؛ ج ۳، ص ۴۶۲.

۶. همان؛ با همان مضمون: طریحی، فخر الدین؛ پیشین؛ ج ۴، ص ۳۱۹؛ زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله؛ پیشین؛ ج ۴، ص ۵۱۷؛ الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۸، ص ۱۵۲؛ دامغانی، ابو عبدالله الحسن بن محمد؛ پیشین؛ ص ۳۳۲.





همچنین گفته‌اند که ظن به معنای «تهمت و پنداشتن» است.^۱ راغب اصفهانی و طبرسی تصریح کرده‌اند که هرگاه پس از مادهٔ ظن و مشتقات آن، «أن» مخففه و «أنّ» مثقله به کار رود، دانسته می‌شود که ظن به معنای یقین است. راغب اصفهانی می‌گوید در آیه ﴿و ظنوا أنّهم إلینا لایرجعون﴾ ظنّ به معنای علم است.^۲

﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ عَلَبْتُمْ فِئَةً كَثِيرَةً يَا ذُنَّ اللَّهِ﴾^۳ کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند.

مکارم، الهی قمشه‌ای، انصاریان، پاینده، فولادوند، خرمشاهی، کویانپور و خسروی در این آیه «ظن» را به معنای یقین ترجمه کرده‌اند. برای نمونه، فولادوند چنین آورده: «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند». ترجمهٔ پاینده نیز این گونه است: «آن‌ها که یقین داشتند به پیشگاه پروردگار خویش می‌روند، گفتند: بسا شده که گروهی اندک به خواست خدا، بر گروهی بسیار غلبه یافته». اما معزی، مصباح‌زاده و اشرفی معنای گمان را برای این واژه آورده‌اند. مثلاً مصباح‌زاده ترجمه را این گونه آورده: «گفتند آنان که گمان داشتند که آن‌ها ملاقات کنندگان خدایند بسا از گروه اندک که غالب آیند گروه بسیار را به دستور خدا».

۳. بیغون

ابن فارس می‌گوید: «بغی به دو معنا است؛ طلب و همچنین کار و عملی که از جنس فساد باشد».^۴ بغی به صورت فعل مضارع جمع مذکر غایب در دو آیه به کار رفته که در یک‌جا به معنای اول و در دیگری به معنای دوم است.

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ؟﴾^۵ آیا جز دین خدا را می‌جویند؟

بغی در این آیه به معنای خواستن، طلب کردن و جستجو کردن ترجمه شده است: برای نمونه مکارم شیرازی چنین ترجمه کرده‌اند: «آیا آن‌ها غیر از آیین خدا می‌طلبند؟» و مجتبوی این گونه آورده: «آیا جز

تفلیسی، حبیش؛ پیشین؛ ص ۱۹۸.

۱. دامغانی، ابو عبدالله الحسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۳۳۲؛ تفلیسی، حبیش؛ پیشین؛ ص ۱۹۸.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۵۳۹.

۳. بقره / ۲۴۹.

۴. ابن فارس زکریا، أبو الحسین أحمد؛ پیشین؛ ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۵. آل عمران / ۸۳.



دین خدا می‌جویند». البته در بین مترجمان، پاینده به صورت مضارع مخاطب معنا کرده که این ترجمه درست نیست: «چگونه جز دین خدا می‌خواهید».

﴿فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۱ پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند

اما همین فعل یَبْغُونَ در سوره یونس به معنای دوم بغی یعنی ستم، سرکشی و تجاوز آمده است؛ ترجمه فولادوند: «پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند». دیگر مترجمان نیز از واژه‌های مترادفی استفاده کرده‌اند: رضایی و مکارم از واژه ستم، ارفع از واژه ظلم و تجاوز و الهی‌قمشه‌ای از واژه ظلم و ستمگری.

۴. لا ترجون

رجاء به دو معنای امید و خوف به کار می‌رود؛ راغب در این باره می‌نویسد: الرَّجَاءُ ظَنٌّ يَقْتَضِي حُصُولَ مَا فِيهِ مَسْرَّةٌ، و قوله تعالى: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾^۲، قيل: ما لكم لا تخافون... و وجه ذلك أن الرجاء و الخوف^۳ يتلازمان؛ خوف و امید هر دو در معنی ملازم یکدیگرند.^۴

﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا﴾^۵ شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید؟

گروهی از مترجمان معاصر همانند فولادوند، اشرفی، انصاریان، پورجوادی، خسروی، خواجوی و خرمشاهی و آیتی رجاء را در آیه فوق به ترسیدن و بیم داشتن ترجمه کرده‌اند؛ برای نمونه آیتی آورده: «شما را چه می‌شود که از شکوه خداوند نمی‌ترسید»؛ فولادوند هم این‌گونه ترجمه کرده: «شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید؟». گروهی نیز رجاء را در این آیه به امید ترجمه کرده‌اند همچون پاینده، رضایی، شعرانی، عاملی؛ از جمله معزی: «چه شود شما را «امید» ندارید برای خدا وقاری (شکوهی)».

اما گروه سوم ترجمه‌ای متفاوت ارائه داده‌اند که مکارم شیرازی، الهی‌قمشه‌ای و خواجوی از این دسته هستند؛ الهی‌قمشه‌ای ترجمه آیه را این‌گونه آورده: «چرا شما مردم خدای را به عظمت و وقار باور ندارید؟» و مکارم شیرازی چنین ترجمه کرده: «چرا برای خدا بزرگی قائل نیستید؟!».

۱. یونس / ۲۳.

۲. نوح / ۱۳.

۳. همین مضمون در منابع: ابوالحسن مقاتل بن سلیمان بن بشر، الأزدی الخراسانی؛ پیشین؛ ص ۱۶۸؛ ثعالی، عبد الملك بن محمد؛

پیشین؛ ص ۱۴۹؛ المنجد، محمد نورالدین؛ پیشین؛ ص ۱۴۸؛ تفلیسی، حبیش؛ پیشین؛ ص ۱۰۹.

۴. همین مضمون در کتاب: ابن فارس زکریا، أبو الحسن أحمد؛ پیشین؛ ج ۲، ص ۴۹۵-۴۹۴.

۵. نوح / ۱۳.



ج) اشتراک لفظی در حروف

۱. لولا

لولا به دو معنی است؛ در معنای اول، جواب شرط را به خاطر تحقق شرط ممتنع می‌کند و در معنای دوم، به معنی «هالا» است^۱ که اگر بر سر اسم بیاید در معنای شرط و اگر بر سر فعل بیاید برای استفهام، (در معنای هالا) است؛ در این صورت در معنای تحضیض و عرض بر سر فعل مضارع، و تندیم و توبیخ بر سر فعل ماضی می‌آید.

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَنُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسُ﴾^۲ چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن]

ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس

صافی می‌گوید: «لولا» در این آیه حرف تحضیض به معنی هالا با مفهوم توبیخ است.^۳ کلمه «لولا» به عقیده برخی مفسران در اینجا به معنی نفی است، و لذا به وسیله «الا» از آن استثنا شده است، اما بعضی دیگر معتقدند که لولا به معنی نفی نیامده، بلکه همواره به معنی «تحضیض» است ولی لازمه مفهوم آن در چنین مواردی نفی است. به همین دلیل می‌توان چیزی را به وسیله «الا» از آن استثنا کرد.^۴

آیتی، رضایی، الهی‌قمشه‌ای، انصاریان، فولادوند، مشکینی و مکارم در ترجمه «لولا» در آیه فوق از مفهوم توبیخ استفاده کرده‌اند؛ مثلاً ترجمه فولادوند چنین است: «چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس...» و مکارم شیرازی این‌گونه آورده: «چرا هیچ‌یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد، و) به حالشان مفید افتد؟! مگر قوم یونس». اما پاینده و خواجوی این لفظ را در معنای نفی آن آورده‌اند: «هیچ شهری نبود که [هنگام عذاب] ایمان بیاورد و ایمانش سودش دهد مگر قوم یونس».^۵

۱. جوهری، ابن حماد؛ تاج اللغة وصحاح العربية، بیروت - لبنان: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۰۸۵ هـ؛ ج ۶، ص ۲۵۵۴؛ با همین مضمون: طریحی، فخر الدین؛ پیشین؛ ج ۴، ص ۱۴۹؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۷۵۳؛ الفراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ پیشین؛ ج ۸، ص ۳۵۱ و ۳.

۲. یونس / ۹۸.

۳. «لولا» حرف تحضیض به معنی هالا فی معنی التوبیخ؛ صافی، محمود بن عبد الرحیم؛ الجدول فی إعراب القرآن، دمشق - بیروت: دار الرشید مؤسسة الإیمان دمشق بیروت، ۱۴۱۸ هـ؛ ج ۱۱، ص ۱۹۷.

۴. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، ناشر دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ ش؛ ج ۸، یونس / ۹۸.

۵. ترجمه خواجوی.

﴿فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا﴾! پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تَضَرَّع نکردند؟ ﴿﴾

اکثر قریب به اتفاق مترجمان «لولا» را در این آیه استفهام توییحی معنا کرده‌اند که مکارم، فولادوند، معزی، رضایی، قمشه‌ای و آیتی از این دسته هستند. مانند ترجمه فولادوند: «پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تَضَرَّع نکردند؟» و خواجوی: «پس چرا عذاب ما که به آنان رسید زاری نکردند؟». اما پاینده به صورت منفی معنا کرده است: «ولی چون صلابت ما به آن‌ها رسید زاری نکردند».

۲. این

و كذلك «إِنَّ» على أربعة أوجه للشرط نحو: ﴿إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ﴾^۲، و المخففة من الثقلية و يلزمها اللام «إِنَّ يَنْصَبُ الْأَسْمَ وَ يَرْفَعُ الْخَبْرَ»، نحو: ﴿إِنَّ كَادَ لِيُضِلَّنَا﴾^۳، و النافية، و أكثر ما يجيء يتعقبه «إِلَّا»، نحو: ﴿إِنَّ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا﴾^۴ و المؤكدة ل «مَا» النافية، نحو: ما إِنْ يَخْرُجُ زَيْدٌ.

لفظ «إِنْ» بر چهار وجه به کار می‌رود: اول برای شرط؛ دوم إِنْ مخففه از مثقله که لازمه آن در جملات، حرف «لِ» بر سر فعل بعد از آن است، در این صورت در جملات اسمیه، اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند؛ سوم إِنْ نافية که بیشتر در جملات با إِلَّا همراه است؛ چهارم إِنْ مؤكده، برای مای نفی مانند: ما إِنْ يَخْرُجُ زَيْدٌ.^۵

«إِنْ مخففه از ثقلیه» در ۲۴ آیه از قرآن کریم به کار رفته است^۶ که مترجمان مکرر در ترجمه آن دچار لغزش شده‌اند.

۱. الانعام / ۴۳.

۲. المائدة / ۱۱۸؛ اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند (فولادوند).

۳. الفرقان / ۴۲؛ نزدیک بود که ما را از خدایانمان بگرداند (مجتبوی).

۴. الجاثية / ۳۲؛ جز گمان نمی‌ورزیم (فولادوند).

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۹۳ - ۹۲.

۶. بقره / ۱۴۳، ۱۹۸؛ آل عمران / ۱۶۴؛ انعام / ۱۵۶؛ اعراف / ۱۰۲؛ یونس / ۲۹؛ یوسف / ۳، ۹۱؛ حجر / ۷۸؛ اسراء / ۷۳، ۷۶، ۱۰۸؛ طه / ۶۳؛ مؤمنون / ۳۰؛ فرقان / ۴۲؛ شعرا / ۹۷، ۱۸۶؛ قصص / ۱۰؛ روم / ۴۹؛ صافات / ۵۶، ۱۶۷؛ زمر / ۵۶؛ جمعه / ۲؛ قلم / ۵۱؛ از مترجمان متأخر آقای جلال‌الدین فارسی نه مورد، آقای پورجوادی شش مورد، آقایان خواجوی و آیتی هر کدام پنج مورد و آقای مکارم شیرازی سه مورد از آیات یاد شده را به صورت وصلیه معنا کرده‌اند. شادروان فیض‌الاسلام و آقایان بهبودی و مجتبوی در هیچ یک از این آیات، «ان» را وصلیه نگرفته‌اند. کرباسی، مرتضی؛ «نگاهی به ترجمه قرآن کریم محمد مهدی فولادوند»، فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، شماره ۳.





﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱ و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند ﴿

«این» در این آیه بی‌تردید إِنْ مخففه از ثقیله است که لام مفتوح بر سر لَفِي نشانه آن است؛ عده‌ای از مترجمان «این» در «این كانوا» را شرط دانسته‌اند از جمله مکارم شیرازی: «هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند». پاینده و آیتی شبیه به همین مضمون ترجمه کرده‌اند^۲؛ و عده‌ای مانند فولادوند نیز به درستی «این» را مخففه از مثقله دانسته و بدین گونه ترجمه کرده‌اند: «و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». الهی قمشه‌ای «این» را به همانا ترجمه کرده است.

﴿وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ﴾^۳ و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت

[شان] کرده، سخت گران بود ﴿

در این آیه نیز واژه «این»، مخففه از مثقله است به دلیل وجود «لام» مفتوح در «لَكَبِيرَةً»، پس (این) وصلیه یا شرطیه نیست تا معنای آن «اگر چه» یا «هر چند» باشد. عده‌ای «این» را به معنای شرطی ترجمه کرده‌اند که خواجوی، پاینده، آیتی از این دسته هستند؛ مانند ترجمه خواجوی: «اگر چه این جز بر کسانی که خداوند هدایت‌شان کرده است سخت گران است» و عده‌ای به معنای مخففه از مثقله ترجمه کرده‌اند که مکارم، مجتبوی، معزی، فولادوند از این گروه‌اند. مانند ترجمه مکارم شیرازی: «و مسلماً این حکم، جز بر کسانی که خداوند آن‌ها را هدایت کرده، دشوار بود.» و ترجمه فولادوند: «و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود.»

۳. لو

«لو» حرف شرط غیر جازم است.^۴ راغب گوید: لَوْ: قيل: هو لامتناع الشيء لامتناع غيره، و يتضمن معنى الشرط؛^۵ گفته‌اند کلمه «لو» برای امتناع چیزی به خاطر امتناع دیگر اشیاء است که متضمن معنای شرط است. طریحی در مجمع البحرین آورده است که لَوْ بر چند نوع است: شرطیه: لَوْ شرطیه بر دو نوع است: امتناعیه و غیر امتناعیه. در شرطیه امتناعیه: غالباً فعل شرط و جواب، ماضی (در لفظ و معنی یا فقط در معنی) است. بنا بر این، اگر پس از آن فعل مضارع بیاید، معنی آن با حفظ لفظ به ماضی برگردانده

۱. جمعه/۲.

۲. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند، (آیتی).

۳. بقره/۱۴۳.

۴. صافی، محمود بن عبد الرحیم؛ پیشین؛ ج ۷، ص ۱۱۶ و ج ۲۲، ص ۲۲۶.

۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ پیشین؛ ص ۷۵۳؛ شبیه به همین مضمون در: ابن فارس زکریا، أبو الحسنین أحمد؛ پیشین؛ ج ۵، ص ۱۹۸.



می‌شود. شرطیه غیر امتناعیه: لو به این معنا بیشتر بر سر فعل مضارع می‌آید و امری را در زمان آینده ملحق به امر دیگر می‌کند. لو شرطیه اختصاص به فعل دارد، ولی گاهی پس از آن اسم می‌آید. در این صورت عاملش فعلی است که وجوباً محذوف است و فعل بعد از آن، تفسیرش می‌کند. تمنیّه: لو تمنیّه به جوابی مثل جواب شرط نیاز ندارد. مصدریه: مترادف آن است و اکثراً پس از وّ می‌آید. عرضیه: جوابی ندارد و فاء بعد از آن، (که فراوان پس از آن می‌آید) فاء سببیه است؛ زیرا عرض از طلب است مانند: لَوْ تَحَدَّثْنَا قَلِيلاً وَ لَوْ تَنَزَّلُ عِنْدَنَا فَتُصِيبَ. تَقْلِيلِيَه يَ اَوْ صَلِيَه: در این نوع هم به جواب نیاز نیست.^۱

در سه آیه ذیل «لو» معنای تمنّی (ای کاش) دارد. برخورد چند مترجم را در برگردان این آیات بررسی می‌کنیم.

۱- ﴿لَوْ تَرَىٰ إِذِ وُفِّقُوا عَلَى النَّارِ فَمَا لَوْ يَأْتِينَا نُرْدُ﴾^۲

۲- ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وُفِّقُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ﴾^۳

۳- ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوقُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ الْقَوْلِ﴾^۴

فولادوند:

۱- و ای کاش [منکران را] هنگامی که بر آتش عرضه می‌شوند، می‌دیدید که می‌گویند: کاش باز گردانده می‌شدیم.

۲- و اگر بنگری هنگامی را که در برابر پروردگارش باز داشته می‌شوند ...

۳- و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارش بازداشت شده‌اند می‌دیدید ...

مکارم:

۱- کاش (حال آن‌ها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده‌اند، ببینی! ...

۲- اگر آن‌ها را به هنگامی که در پیشگاه پروردگارش ایستاده‌اند، ببینی! ...

۳- اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارش (برای حساب و جزا) ننگه داشته شده‌اند ...

۱. ر. ک. طریحی، فخرالدین؛ پیشین؛ ج ۴، ص ۱۵۰-۱۴۷.

۲. انعام/ ۲۷.

۳. انعام/ ۳۰.

۴. سبأ/ ۳۶.



معزی:

- ۱- و ای کاش می دیدی گاهی را که بازداشت شدند بر آتش ...
 - ۲- و کاش می دیدی گاهی را که بازداشت شدند پیشگاه پروردگارشان ...
 - ۳- کاش می دیدی گاهی که ستمگران بازداشت شدگانند نزد پروردگار خویش ...
- الهی قمشه ای:

- ۱- و اگر ببینی حال آن‌ها را هنگامی که بر آتش دوزخشان بازدارند ...
- ۲- و اگر سختی حال آن‌ها را آن‌گاه که در پیشگاه (عدل) خدا بازداشته شوند، مشاهده کنی! ...
- ۳- و اگر روزی که آن ستمکاران را در پیشگاه خدا باز داشته‌اند، مشاهده کنی ...

خواجوی:

- ۱- اگر می دیدی آن هنگام که بر آتش عرضه می شوند ...
 - ۲- اگر می دیدی آن هنگام که بر پروردگارشان عرضه می شوند ...
 - ۳- اگر ببینی هنگامی را که ستمکاران نزد پروردگارشان به حالت بازداشتگان‌اند ...
- خواجوی و الهی قمشه ای در هر سه آیه «لو» را به اگر ترجمه کرده‌اند. معزی در هر سه آیه «لو» را به ای کاش ترجمه کرده است. اما فولادوند و آقای مکارم معنای «لو» را در آیه ای اگر و در آیه ای دیگر ای کاش ذکر کرده‌اند.

تحلیل و نتیجه گیری

فهم معانی دقیق واژه‌های قرآن اولین مرحله در تدبر آیات قرآن است. بخشی از واژه‌های قرآن، کلماتی هستند که معانی متعددی دارند که به «الفاظ مشترک» معروف هستند. شناخت الفاظ مشترک قرآن کریم و دقت در ترجمه آن‌ها تأثیر به‌سزایی در افزایش دقت و صحت ترجمه کلام الهی دارد. به طور کلی در این واژه‌ها گاه احتمال دو یا چند معنای مختلف از واژه مشترک در یک آیه ممکن است درست باشد، مانند احتمال معنای شتر و طناب از واژه «جمل» در آیه ﴿حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ که مترجمان در این صورت گاه به خاطر مناسب‌تر یافتن یکی از دو یا چند احتمال با سیاق آیه و یا غفلت از معنای دیگر، تنها به نقل یک معنا پرداخته‌اند و یا با توجه به معانی مختلف، معانی متفاوت واژه مشترک را

در ترجمه منعکس کرده‌اند، اما گاه در آیه با توجه به سیاق و قواعد ادبی، تنها یک معنا برای لفظ مشترک صحیح است؛ هرچند همین واژه در آیات دیگر معنایی متفاوت دارد. مانند نمونه‌هایی که برای این مخففه از تقیله مثال زدیم. در چنین مواردی بی‌دقتی مترجم در تشخیص معنای صحیح واژه در آیه مورد نظر گاه ترجمه‌ها را با مشکلات جدی مواجه ساخته به گونه‌ای که برخی از لغزش‌ها و اشتباهات مترجمان به بی‌دقتی در تعیین معنای درست واژه مشترک بر می‌گردد. در این مقاله، تنها چند واژه مشترک لفظی اُثرگذار در ترجمه قرآن در سه بخش اسم، فعل و حرف بررسی شد اما تعداد زیادی از کلمات مشترک اُثرگذار در ترجمه، در قرآن کریم وجود دارد که به علت رعایت حجم مقاله از آوردن آن‌ها خودداری می‌شود به امید این‌که نویسندۀ مقاله حاضر یا محقق دیگری در مقاله‌ای جداگانه این واژگان را مورد بررسی قرار دهند.



فهرست منابع

کتاب‌ها

۱. قرآن کریم

منابع فارسی

۲. اشرفی اصفهانی، محمود؛ ترجمه قرآن، تهران: بدرقه جاویدان، چاپ هشتم، ۱۳۸۵ ش
۳. الهی‌قمشه‌ای، مهدی؛ ترجمه قرآن، تهران: جاویدان
۴. تقیسی، حبیب بن ابراهیم؛ وجوه قرآن، به اهتمام مهدی محقق، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ چهارم، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ ش
۵. خرمشاهی، بهاء‌الدین؛ ترجمه قرآن، تهران: ناهید، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ ش
۶. رضایی اصفهانی، محمد علی؛ ترجمه آموزشی قرآن کریم، قم: نسیم حیات، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش
۷. فولادوند، محمد مهدی؛ ترجمه قرآن، هاتف، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش
۸. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش
۹. کاویانپور، احمد؛ ترجمه قرآن، سازمان چاپ و انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش
۱۰. مجتبی‌وی، سید جلال‌الدین؛ ترجمه قرآن، تهران: انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش
۱۱. معرفت، محمد هادی؛ علوم قرآنی، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید چاپ یاران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۹ ش
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر؛ ترجمه قرآن، تهران (علوی): انتشارات دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ سی و ششم، ۱۳۷۸ ش

منابع عربی

۱۴. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ نزهة الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، محقق محمد عبدالکریم کاظم راضی؛ بیروت (لبنان): مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴ هـ
۱۵. ابن سیده علی بن اسماعیل سید المرسی؛ المخصص، تحقیق عبدالحمید احمد یوسف هندوای؛ بیروت - لبنان: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ هـ؛ ۳ ج
۱۶. ابن فارس زکریا، ابي الحسين أحمد؛ معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ مرکز نشر مکتب الاعلام الاسلامی، جمادی الآخر ۱۴۰۴ هـ؛ ۶ ج
۱۷. _____؛ الصحی، تحقیق سید احمد صقر؛ قاهره - مصر: مطبعة عیسی



البابى الحلبي، ١٩٧٧م

١٨. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم؛ لسان العرب، قم: ناشر ادب الحوزة، محرم ١٣٦٣هـ
١٩. بَزْدَوِي، علي بن محمد؛ اصول البزودوي، تحقيق هانز بيترلنس، ضبط و تعليق احمد حجازي سقا؛ قاهره - مصر: المكتبة الازهرية التراث، ١٤٢٤هـ
٢٠. بلخي، مقاتل بن سليمان؛ الاشباه والنظائر في القرآن الكريم، مترجمان محمد روحاني، محمد علوي مقدم؛ تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي تهران، ١٣٨٠ش
٢١. تفتازاني، سعدالدين؛ مختصر المعاني، قم: دارالفكر، چاپ اول، ١٤١١هـ
٢٢. ثعالبی، عبد الملك بن محمد؛ الاشباه و النظائر في الالفاظ القرآنية التي ترادفت مبانيتها و تنوعت معانيها، تحقيق محمد المصري؛ دمشق: سعد الدين للطباعة و النشر، چاپ اول، ١٩٨٤م
٢٣. جوهری، اسماعيل بن حماد؛ تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت - لبنان: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ١٠٨٥هـ
٢٤. دامغانی، ابو عبدالله الحسين بن محمد؛ وجوه و نظائر لالفاظ كتاب الله العزيز، تحقيق عبدالحميد عربي؛ بيروت - لبنان: دارالعلمية
٢٥. رازی، فخرالدين محمد بن عمر بن حسين؛ المحصول في علم اصول الفقه، تحقيق دكتور طه جابر فياض العلواني؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ١٤١٢هـ
٢٦. راغب اصفهانی، حسين بن محمد؛ المفردات في غريب القرآن، واژه‌شناسی قرآن، دمشق بيروت: دارالقلم الدار الشامية، ١٤٢٣هـ
٢٧. زرکشی، بدرالدين محمد بن عبدالله؛ البرهان في علوم القرآن، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم؛ قاهره: دارأحياء الكتب العربية، چاپ اول، ١٣٧٦هـ
٢٨. السرى السراج، ابوبكر بن محمد؛ رسالة الاشتقاق، تحقيق محمد علي الدرويش و مصطفى الحدري؛ مكتبة جامعة اليرموك، ١٩٧٢م
٢٩. سيويه، عمرو بن عثمان بن قنبر؛ الكتاب، تحقيق عبد السلام محمد هارون؛ قاهره: مكتبة الخانجي، چاپ سوم، ١٤٠٨هـ
٣٠. سيوطی، عبدالرحمن بن الكمال ابى بكر بن محمد؛ الاتقان في تفسير القرآن، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم؛ فخر دين، چاپ اول، ١٣٨٠ش
١٣. _____؛ المزهر في علوم اللغة وأنواعها، فؤاد على منصور؛ بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٩٩٨م
٢٣. _____؛ الدر المنثور في تفسير المأثور، قم: ناشر كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، ١٤٠٤هـ
٣٣. شلبی، محمد مصطفى؛ اصول الفقه الاسلامی في المقدمه التعريفیه بالاصول و ادله الاحكام و قواعد الاسلامی، بيروت: دار النهضة العربية، ١٩٨٦م
٣٤. صافی، محمود بن عبد الرحيم؛ الجدول في اعراب القرآن، دمشق - بيروت: دار الرشيد مؤسسة الإيمان دمشق بيروت، ١٤١٨هـ





۳۵. طبرسی، شیخ ابوعلی فضل بن حسن بن فضل؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ ش
۳۶. طریحی، فخر الدین؛ مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری؛ تهران: مرتضوی تهران، ۱۳۷۵ ش
۳۷. عبدالباقی، محمد فواد؛ المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، قم: نوید اسلام، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش
۳۸. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد؛ المستصفی، تصحیح محمد عبد السلام عبد الشافی؛ بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیه
۳۹. فراهیدی، ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد؛ العین، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرایی؛ ایران: مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم ۱۴۰۹ هـ
۴۰. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت - لبنان: مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ
۴۱. مصطفوی، حسن؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش
۴۲. المقرئ فیومی، أحمد بن محمد بن علی؛ مصباح المنیر، بیروت: ناشر المكتبة العلمية، بی تا، اضافات ۲۰۱۰ م
۴۳. المنجد، محمد نورالدین؛ الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم (بین النظرية و التطبيق)، دمشق: دار الفکر، ۱۴۱۹ هـ
۴۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن؛ قوانین الاصول، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۷۸ هـ
۴۵. وافی، علی عبد الواحد؛ فقه اللغة، مصر: دار النهضة، چاپ سوم، ۲۰۰۴ م

مقالات

۱. جعفری، یعقوب؛ «ضرورت شناختِ وجوه و نظایر در ترجمه قرآن کریم» فصلنامه ترجمان وحی، شماره ۲ (پیاپی ۴)، پاییز و زمستان ۱۳۷۷
۲. عصاره، مهدی؛ «قرآن کریم و زبان شناسی (ترادف و اشتراک لفظی)»، نشریه قرآن و حدیث «بینات»، شماره ۳۰، تابستان ۱۳۸۰
۳. نصیف الجنانی، احمد؛ «نگرشی نو به پدیده اشتراک لفظی در زبان عربی»، ترجمه حسنی علینقیان، نشریه اطلاع رسانی و کتابداری پژوهش و حوزه، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۸۱

نرم افزارها

۱. نرم افزار جامع التفاسیر نور